

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

اسرار لیلة‌القدر در آینه‌ی سوره‌ی قدر (۱)

امروز، روز خاصی است؛ روز بیستم ماه مبارک رمضان است و در آستانه‌ی شب بیست و یکم ماه رمضان قرار دارد. روزی که از یک سو، نگاهمان به لیلة‌القدر است که پیشاروی ما قرار گرفته و از سوی دیگر دلمان نگران حال مولایمان است که با فرق مجروح، در کنج خانه بستری است. گرچه لیلة‌القدر شب شیرین و شب شادی است؛ شب وصال است؛ شب طی شدن دوران هجران است؛ شب رسیدن محب به محبوب است؛ شب طی شدن دوران دشواری‌هاست؛ شب میوه دادن سلوک سالک‌الی‌الله است؛ شب فرود آمدن ملائکه و روح بر ولی‌الله‌الاعظم است و به این لحاظ‌ها، شب شادی است؛ اما شادی این شب با غم سنگین ضربت خوردن امیرمؤمنان علیه‌السلام و ساعات پایانی عمر شریف آن بزرگوار گره خورده است.

هفته‌ی گذشته وعده کردم که اگر خدای متعال توفیق داد و عمری بود که این هفته خدمتتان برسم، بحثی راجع به لیلة‌القدر داشته باشیم. ضمن تسلیت و ابراز همدردی به محضر بقیة‌الله‌الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه‌الغداه به مناسبت این ضایعه‌ی هولناک و دردناک و شاید بی‌بدیل و بی‌نظیر در تاریخ آفرینش، بحث را در حوزه‌ی موضوعی که وعده کرده بودم، بیان می‌کنم. امیدوارم جلسه برای یک بحث فشرده و نسبتاً سنگین آماده باشد. وقت هم تنگ است و زمان برای گفته شدن آنچه که در نظر گرفته‌ام، تا جایی که خدا مقدر کند، محدود است. لذا اگر احساس کردید بحث سنگین و فشرده است، با بنده همراهی کنید. با تمرکز و توجه به بنده مدد دهید تا بتوانم این بحث را تا حدودی بیان کنم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؛ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؛ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ؛ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ»

سورهی قدر که در ظاهر و الفاظ کوتاه، و در معانی بسیار بلند است، اختصاصاً نظر بر لیلۃ‌القدر دارد. گرچه در ادامه‌ی بحث اشاره خواهیم کرد و خواهید دید تنها موردی که در قرآن به این شب عظیم و مبارک اشاره شده است، سورهی قدر نیست. اما این سوره اختصاصاً ناظر بر لیلۃ‌القدر و حادثه‌ی عظیمی است که در آن شب رخ داده است. سعی می‌کنیم تأملی در مفاهیم این سوره داشته باشیم. در مفاهیم و معانی باطنی این سوره در حدّی که فهم ناقص و نارسای بشری اجازه می‌دهد، اندکی تأمل می‌کنیم؛ والاّ حقیقت این سوره مانند حقیقت لیلۃ‌القدر دسترسی‌ناپذیر است. حقیقت قرآن کریم برای بشر عادی قابل شناخت نیست؛ همان‌طور که حقیقت ولیّ اعظم خدا قابل شناخت نیست. همان‌طور که لیلۃ‌القدر در شب‌های سال ناشناخته است، حقیقت ولیّ الله اعظم و حقیقت قرآن عظیم هم برای بشر عادی دسترسی‌ناپذیر است. فقط در همین حد می‌توانیم بگوییم که ممکن و محتمل است این آیات به چنین معانی‌یی هم اشاره داشته باشد؛ والاّ «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ»^۱ تنها کسی به قرآن معرفت دارد و حقیقت آن را می‌شناسد که مخاطب قرآن قرار گرفته است؛ یعنی پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سپس ائمه‌ی هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام. بعد از ایشان هیچ‌کس را این جسارت و جرأت نیست و چنین اجازه‌ای ندارد که مدعی شود به حقایق قرآن راه یافته است. ابتدا به اختصار به بحث قوس نزول و صعود در جهان‌بینی عارفان اشاره می‌کنیم^۲ و سپس براساس آن وارد مفاهیم عرفانی و تأویلات باطنی این سوره خواهیم شد.

قوس نزول و صعود

^۱. کلینی، کافی، ج ۱۵، ص ۶۹۹؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۸۵.

^۲. برای توضیحات بیشتر نگاه کنید به: طیب، شراب طهور، ص ۴۰.

آفرینش میوهی قوس نزول است. بنا به آنچه عارفان و مکاشفان وادی معرفت بیان کرده‌اند، ذات مقدّس حقّ متعال حقیقتی است بلا تعین به‌طور مطلق؛ حقیقتی است که لا اِسْمَ لَهُ وَ لا رَسْمَ لَهُ؛ و چون شناخت هر چیز از طریق تعینات و علامات و نشانه‌های آن امکانپذیر است، ذات مقدّس حق که نه تعینی دارد، نه اسمی، نه نشانه‌ای و نه علامتی، قابل دسترسی و معرفت و شناخت نیست. تعین اوّل آن غیب مطلق و عنقای مُعَرَّب، که اصطلاحاً از آن به مقام احدیّت تعبیر می‌شود، قائم‌مقام و خلیفه‌ی ذات در تجلیات است. احدی به ذات راه ندارد؛ حتی پیامبرخاتم ﷺ. در سخن از قوس صعود، خواهیم گفت که اوج قوس صعود رسیدن به همین مرتبه است؛ و الاّ به مرتبه‌ی ذات احدی راه ندارد. تعین اوّل، غیر مخلوق اوّل است. «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ»^۳ چیزی است و تعین اوّل چیزی دیگر. تعین اوّل یک حقیقت کلی است که مظهر ذات حقّ متعال و جلوه‌ی تامّ ذات مقدّس الوهیت است و همه‌ی موجودات عوالم، مظهري از مظاهر و صورتی از صُور این حقیقتند. این حقیقت کلی است و سراسر هستی را دربر گرفته است. آنچه مایه‌ی واقعیّت و بود و هستی همه‌ی موجودات عوالم مختلف و منشأ وحدت همه‌ی موجودات عالم است، همین حقیقت، یعنی تعین اوّل است. این حقیقت مراتب و تطوّراتی دارد و به گونه‌ها، به رنگ‌ها و به صورت‌های مختلف جلوه‌گر و متعین می‌شود.

هر لحظه به شکلی بت عیّار درآمد، دل برد و نهان شد هر دم به لباس دگر آن یار برآمد، گه پیر و جوان شد

با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

مقام احدیّت و خلیفه‌ی ذات در تجلیات، به‌قائم مقامی ذات مقدّس حق، تجلی کرد.

در ازل پرتو حُسنّت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در ادبیات عرفانی و عرفان نظری، به اوّلین تجلی تعین اوّل، فیض اقدس می‌گویند. در اثر این تجلی

ابتدا در حضرت علمی، در مقام واحدیّت، اسماء و صفات حضرت حق پدیدار شدند. لذا اوّلین آثار تجلی

تعین اوّل ذات، اسماء و صفات حقّ متعالند. اوّلین و جامع‌ترین اسمی که پدید آمد، همان حقیقتی

است که ما با لفظ الله از آن یاد می‌کنیم.

^۳ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي؛ أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلُ.

اسماء حق در عالم حقایقی هستند و واژه‌هایی که برای آنها به کار می‌بریم نام آن اسماء یا اسمُ الاسم به‌شمار می‌آیند.

به تعبیر دیگر دو دسته اسماء داریم؛ یک سری اسماء لفظیه و یک سری اسماء خارجیه. اسماء لفظیه - ی حقّ متعال همین الفاظی هستند که با گفتن و شنیدن و خواندن آنها به یاد خدای متعال می‌افتیم. ریشه‌ی واژه‌ی اسم از سَمَه یعنی علامت و فِلیش است. وقتی به یک فلش نگاه می‌کنیم، خودش چیزی نمی‌گوید؛ بلکه ما را به سمت چیزی متوجه می‌کند. اسم یعنی چیزی که وقتی با آن برخورد می‌کنیم، توجّهمان به سمت صاحب اسم منعطف می‌شود. اسماء لفظیه‌ی پروردگار الفاظی هستند که وقتی آنها را می‌شنویم، توجّهمان به سمت ذات مقدّس ربوبی می‌رود. دعای بسیار زیبا و عمیق و لطیف جوشن کبیر که در لیالی قدر می‌خوانیم، حاوی هزار اسم حضرت حق است. آنها الفاظی هستند که ما را به یاد خدا می‌اندازند.

اما اسماء خارجیه هم داریم. مثلاً وقتی واژه‌ای را که از حروف «ف، ر، د، و، س، ی» مرکّب است، می‌خوانید یا صوتی را که از گفته شدن آن واژه تولید می‌شود، می‌شنوید، به یاد شاعر کهن این سرزمین، فردوسی می‌افتید. این اسم لفظی آن شاعر است. اما یک بار از محلی عبور می‌کنید که مجسمه و تندیس از او ساخته‌اند؛ به محض اینکه نگاهتان به آن مجسمه یا تندیس افتاد، به یاد آن شاعر می‌افتید. این شیء خارجی که همان کارکرد واژه‌ی فردوسی را دارد و ما را متوجه او می‌کند، اسم خارجی آن شاعر است.

همه‌ی عالم اسماءالله هستند. چون به هر چیز در این عالم نگاه کنید، می‌گوید من مخلوقم، خالق‌ی هست؛ من مصنوعم، صانع‌ی هست؛ من معلولم، علّتی هست؛ من تجلّیم، متجلّی‌یی هست. بنابراین همه‌ی موجودات عوالم مختلف، از ملک و ملکوت و جبروت، همه اسماءالله هستند؛ چون با نگاه به هریک از آنها، توجّهمان به سمت خالق و مدبّر و صانع آنها و به سمت آن حقیقت جلب می‌شود. بنابراین وقتی می‌گوییم اسماء و صفات حضرت حقّ پدید آمدند، مقصود این الفاظ و واژه‌ها نیستند، بلکه حقایقی هستند که از خدا حکایت می‌کنند. اولین اسمی که پدید آمد همان حقیقتی است که با

واژه‌ی الله به آن اشاره می‌کنیم؛ آنگاه در شعاع آن اسم، سایر حقایق یا اسماء از جمله اسماء رحمت حق، یعنی رحمان و رحیم پدید آمدند. سپس در شعاع آنها اعیان ثابته در حضرت علمی به وجود آمدند.

اعیان ثابته صورت علمی مخلوقات جهان آفرینش در علم حضرت حق است. در مقام مثال و تشبیه، گرچه «**أَيُّ شَيْءٍ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**»^۴ می‌توان گفت وقتی نقاش می‌خواهد یک تابلوی نقاشی روی بوم بکشد، اول طرح آن را در ذهن خود می‌پروراند. یک مجسمه‌ساز قبل از اینکه مجسمه‌ای را در خارج بسازد، طرح آن را در فکرش ایجاد می‌کند. در ادبیات عرفانی به طرح عالم خلقت در علم حضرت حق اصطلاحاً اعیان ثابته می‌گویند. پس نتیجه‌ی تجلی اول یا فیض اقدس، اول اسماء و صفات حضرت حق است و در پرتو آنها، اعیان ثابته است.

دومین تجلی رخ داد. در اثر تجلی دوم یا فیض مقدّس، طرحی که در علم حضرت حق بود، در عالم خارج تحقق یافت. اولین دسته از موجوداتی که پدید آمدند، جبروتیان و ساکنان عالم جبروت بودند که در مرتبه‌ی تامّ تجرد قرار دارند و در ادبیات عرفانی و فلسفه‌ی الهی اصطلاحاً به آنها عقول مجرد گفته می‌شود. در مرتبه‌ی پایین‌تر، ملکوتیان یا ساکنان عالم ملکوت پدید آمدند. عالم ملکوت خود دو مرتبه دارد؛ یکی ملکوت اعلی که مقام نفوس کلّیه است و دیگری ملکوت اسفل است که مقام مُثُل مُعَلَّفَه است. بدین‌سان آفرینش از بالا ایجاد شد و به پایین آمد. در نازل‌ترین مرتبه‌ی موجودات، عالم مُلک یا طبیعت و اجسام یا عالم ناسوت پدید آمد. نازل‌ترین موجود عالم طبیعت در این چرخه‌ی آفرینش جمادات هستند. در نتیجه قوس نزول طی شد تا به اسفل السّافلین رسید. با این وصف آفرینش میوه‌ی قوس نزول است و همه‌ی تعینات، همه‌ی موجودات هستی، همه‌ی مخلوقات عالم و همه‌ی عوالم، از شعاع تعین اول که همان اسم اعظم است، پدید آمدند.

وقتی قوس نزول به پایان رسید، قوس صعود آغاز شد. از دل خاک بی‌جان، گیاه روید. گیاه طعمه‌ی حیوان شد و به پیکر حیوانی تبدیل شد. حیوان هم غذای انسان شد و به بدن انسانی تبدیل شد.

۴. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۱.

از جمادی مُردم و نامی^۵ شدم وز نما مُردم ز حیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم پس بمیرم کی ز مردن کم شدم

قوس نزول را با یک مثال این‌گونه می‌توان توضیح داد. چراغ بسیار پرنوری را در نظر بگیرید؛ اگر روی آن چراغ یک حباب کدر بگذارید، نوری که از چراغ بدون حباب ساطع می‌شد، یک مرتبه ضعیف‌تر می‌شود. وقتی دومین حباب را روی آن بگذارید، یک مرتبه‌ی دیگر ضعیف‌تر می‌شود. هرچه حباب بیشتری بگذارید، نور ضعیف‌تر می‌شود تا کار به جایی می‌رسد که از آن نور بسیار شدید فقط کورسویی دیده می‌شود. در قوس نزول چنین اتفاقی افتاده است؛ یعنی از بالا که به پایین آمدیم، به عالم جبروت، به ملکوت اعلی، به ملکوت اسفل و به عالم ملک، و به قاعده‌ی عالم ملک که جمادات هستند، رسیدیم؛ در واقع همین اتفاق افتاد؛ مثل این که این حباب‌ها را روی هم گذاشتیم که از آن نور شدید، حالا کورسویی بیشتر دیده نمی‌شود؛ لذا در جمادات فقط کورسویی از نور هستی وجود دارد؛ آنها تقریباً هیچ ادراک و حرکت و رشد و تولید مثلی ندارند.

اینک اگر از آخرین حباب، حباب‌ها را یکی‌یکی بشکنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ هر حبابی که می‌شکند، یک مرتبه نور شدیدتر می‌شود. وقتی حباب‌ها می‌شکنند، جماد به گیاه و گیاه به حیوان تبدیل می‌شود. حیوان بسیاری خاصیت‌ها، ظرفیت‌ها و توانایی‌ها دارد که گیاه فاقد آن است. مسیر صعود به صورت جبری و قهری تا به وجود آمدن پیکر بشری یا بدن جسمانی انسان (نه جنبه روحانی و آسمانی انسان) طی می‌شود. جماد قهراً به گیاه تبدیل شده؛ گیاه، حیوان و حیوان، بدن انسان شده است. مولوی می‌گوید: اگر مردن به این معنی است که انسان مرتبه‌ی نازل‌تر هستی را به سمت مرتبه‌ی عالی‌تر ترک کند، پس بمیرم، کی ز مُردن کم شوم؟ تا اینجا به صورت جبری رشد کردم؛ از این پس می‌خواهم با اختیار خود بمیرم. «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»: بمیرید پیش از آنکه بمیرید، به همین معنی است. لذا سالک تصمیم می‌گیرد با اراده‌ی خود حباب‌ها را بردارد؛ یعنی خود را از این حباب‌ها و تعینات، یک‌به‌یک نجات دهد. هر حبابی که سالک در مسیر سلوک‌الی‌الله از طریق معرفت حقه،

^۵. نامی یعنی چیزی که نمو می‌کند؛ گیاه، نبات.

^۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۵۹.

از طریق تهذیب و تزکیه‌ی نفس و از طریق عبودیت حق متعال، از روی وجود خود بردارد و از آن حجاب و آن تعلق و وابستگی برهد، یک درجه از نظر مراتب وجودی قوی‌تر می‌شود. با موت، از عالم ملک می‌گذرد و از ملکوت سر درمی‌آورد. اگر این راه را ادامه دهد، از ملکوت نیز بالاتر می‌رود و از عالم جبروت سر درمی‌آورد و ظرفیت و قدرت وجودیش، با جبروتیان هم‌تراز می‌شود. در این مرتبه صورت ظاهری او انسانی است که کنار من و شما نشسته است؛ اما خدا می‌داند چه قدرتی در وجود او و چه علمی در دسترس اوست. همین که از ملکوت سر درآورد، با همین قد یک متر و اندی و وزن شصت، هفتاد کیلویی، همه‌ی قدرت ملائکه‌الله در وجودش ظهور می‌کند. ملائکه خیلی قویند. سالک وقتی به جبروت راه پیدا می‌کند، قدرت ملائکه‌ی مقرب در او ظهور می‌کند. اگر به سیر خود ادامه دهد، عالم جبروت را هم ترک می‌کند و به جایی راه می‌یابد که هیچ مخلوقی جز انسان بدان راه ندارد.

بار دیگر از مَلک پَران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم

از عالم لاهوت سر درمی‌آورد و مقام احدیت را طی می‌کند. مقام توحید در فاعلیت یا توحید افعالی و سپس توحید صفاتی و اسمائی را طی می‌کند و با آخرین پرش از این مقام هم بالاتر می‌رود و به مرتبه‌ی توحید ذاتی و مقام احدیت نائل می‌شود. این سیر را اصطلاحاً قوس صعود می‌گویند.

پس عدم گردد چون آرغنون گویدم که انا الیه راجعون

قوس صعود بازگشت به همان جایی است که اوّل بودیم. معاد ما همان مبداء ماست. به قول شاعر، سر بنه آنجا که باده خورده‌ای.

با این مقدمه به مفاهیم عرفانی آیات سوره‌ی قدر می‌پردازیم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ